

عنوان مقاله: سیر تدریجی باب شیر و شغال از مهابهاراتا تا عیار دانش

علی حیدری^۱

مزگان حسینی چگنی^۲

چکیده:

در این مقاله تغییرات تدریجی یکی از ابواب کلیله و دمنه (باب شیر و شغال) که برخلاف اکثر ابواب کلیله و دمنه، مأخذ اصلی آن مهابهاراتا بوده است، در مهابهاراتا، کلیله و دمنه‌ی ابن مقفع، کلیله و دمنه‌ی نصرالله منشی، داستان‌های بیدپای، عیار دانش و انوار سهیلی بررسی شده است. این حکایت در مهابهاراتا و ترجمه‌ی عربی ابن مقفع، موجز و عاری از عناصر ادبی است و هدف مؤلفان بیش‌تر از هر چیز، انتقال پیام بوده است، اما در ترجمه‌ی نصرالله منشی و داستان‌های بیدپای علاوه بر انتقال پیام، عناصر مختلف ادبی نیز راه یافته است و... هم‌چنین بسیاری از اسامی خاصی (اعم از مکان و شخصیت‌ها) که در مهابهاراتا بوده است، در دیگر تحریرها و ترجمه‌ها، تغییر یافته یا حذف شده‌اند. از طرف دیگر مواردی از قبیل راوی، وجود حکایات فرعی، ذکر ابیات، ضرب‌المثل‌ها و از همه مهم‌تر مقدمه و نتیجه‌ی حکایت، در این کتب، بنا به دلایلی یکسان نیست. پس‌زمینه‌ی حکایت نیز، در بعضی از کتب، سیاسی و در بعضی عرفانی و... است.

واژگان کلیدی: شیر و شغال، حکایت، کلیله و دمنه، مهابهاراتا.

مقدمه:

کلیله و دمنه یکی از کتبی است که از دیر زمان در میان ملل و اقوام مختلف منتشر شده و هر قوم و ملتی متناسب با زبان و فرهنگ خود در آن تغییراتی به وجود آورده است. چنان که مشهور است و حتی به عنوان یک باب در کلیله و دمنه‌ی نصرالله منشی و دیگر ترجمه‌ها آمده است، برزویه طبیب به دستور انوشیروان برای نقل این کتاب به هندوستان سفر می‌کند. (منشی، ۱۳۷۱: ۲۹) این مطلب در شاهنامه‌ی فردوسی به گونه‌ای دیگر آمده است. (فردوسی، ۱۳۷۴: ۱۸۹۱)

حتی بعضی معتقدند که برزویه برای اطلاعات و دانش پزشکی به هند سفر کرده، اما در اثنای سفر به این مباحث علاقه‌مند شده و آن‌ها را در مجموعه‌ای به زبان پهلوی ترجمه کرده است. (دوبلوا، ۱۳۸۲: ۱۱۲)

برخلاف آنچه مشهور است، متن کلیله و دمنه‌ی برزویه‌ی طبیب، ترجمه‌ی یک کتاب به همین نام یا نام دیگر (پنجه تتره) نیست. قراین فراوانی در دست است که برزویه این مطالب را از کتب متعددی گرفته است. این مطلب در متن عربی ابن مقفع چنین آمده است: «فاجابه الی ذلک الکتاب و الی غیره من الکتاب... فلما فرغ من انتساخ الکتاب وغیره مما اراد من سائر الکتاب...» (ابن مقفع، ۱۹۹۴: ۱۱۲)

این مطلب در متن فارسی نصرالله منشی نیز چنین آمده است: «هندو اهتزاز نمود و کتاب‌ها بدو داد و برزویه روزگار دراز با هراس تمام در نبشتن آن مشغول گردانید و مال بسیار در آن وجه نفقه کرد. و از این کتاب و دیگر کتب هندوان نسخه گرفت.» (منشی، همان: ۳۴)

در داستان‌های بیدپای نیز به این مطلب اشاره شده است: «و این کتاب با چند پاره کتاب دیگر که خاص و عام را و پادشاه و رعیت را در نگاه داشتن راه راست... به کار آید نسخه باز گرفت.» (البخاری، ۱۳۶۱: ۴۷)

«فرانسوا دوبلوا» می‌گوید: «چه دیدیم که اصلاً کتاب کلیله و دمنه هندی وجود ندارد، بلکه کلیله و دمنه مشتمل بر تعدادی داستان‌های هندی است که توسط برزویه گردآوری و ترجمه شده است.» (دوبلوا، همان: ۹۶) اما به طور قطع می‌توان گفت که مهم‌ترین متنی که اساس کلیله و دمنه را تشکیل داده است، کتاب پنجه تتره است که مشتمل بر پنج باب است. این پنج باب به ترتیب آنچه در پنجه تتره آمده است عبارتند از:

- ۱- باب اول: (متربهد) که عبارت است از بدل ساختن دوستی به دشمنی. (شیر و گاو)
 - ۲- باب دوم: (مترانسپرپت) که متضمن جمع آوردن دوستان است. (کبوتر مطوقه)
 - ۳- باب سوم: کاکولوکی. (بوم و زاغ)
 - ۴- باب چهارم: (لبدهپرتاش) مشتمل بر بیان زیانکاری و از دست دادن آنچه مقصد بوده است. (باخه و بوزینه)
 - ۵- باب پنجم: (ایریچت کارتتا) عبارت است از کار کردن بی تامل و زیان زدگی. (سوداگر و حجام)
- سه باب از دیگر ابواب کلیله و دمنه (باب‌های ۱۱، ۱۲ و ۱۳) از کتاب مهابهاراتا، حماسه مشهور هندیان گرفته شده است. این سه باب عبارتند از:

۱- موش و گربه (مهابهاراتا، ۱۳۸۰. ج ۳: ۱۱۷) ۲- پادشاه و فززه (همان: ۱۲۰)، ۳- شیر و شغال (همان: ۱۳۲) حکایات فرعی دیگری از جمله سه ماهی و یک آبگیر نیز در مهابهاراتا وجود دارد. (همان: ۱۱۷) که در پنجکایانه نیز آمده است. (خالقداد، ۱۳۶۱: ۱۲۴) از آنجایی که این چهار حکایت (سه باب و حکایت سه ماهی و یک آبگیر) پشت سر هم و بدون هیچ فاصله‌ای در جلد چهارم (دفتر دوازدهم) مهابهاراتا آمده‌اند، بعید نیست که برزویه این حکایت فرعی (سه ماهی و یک آبگیر) را نیز از مهابهاراتا گرفته باشد و بعدها به پنجکایانه راه پیدا کرده باشد یا هم‌زمان در هر دو متن وجود داشته است. به ویژه در تحریرهای کلیله و دمنه، این حکایت هفتمین حکایت فرعی باب «شیر و گاو» و در پنجکایانه دهمین حکایت فرعی همان باب است. هم‌چنین حکایت «مردی که از پیش اشتر مست گریخت» که در کلیله و دمنه‌ی نصرالله منشی وجود دارد، در مهابهاراتا در دفتر یازدهم آمده است. (مهابهاراتا، ۱۳۸۰: ۱۳۲)

باب دیگری که منشأ هندی داشته و برزویه از کتب دیگر خوانده و در مجموعه‌ی خود ترجمه کرده است، باب «پادشاه و برهمنان» است. «که از یک افسانه بودایی درباره‌ی شاه «چنده پردیوته» که تحریر کامل‌تری از آن است، اخذ شده است... این تنها داستان کلیله و دمنه است که در اصل بیشتر بودایی می‌نماید تا برهمنی، چه برهمنان در اینجا نقش اهریمنی دارند...» (دوبلوا، همان: ۳۹)

دو باب دیگر که هندی‌اند، عبارتند از «زرگر و سیاح» و «شاهزاده و یارانش» (همان: ۹۴) اما منشأ این دو باب در ادبیات هندی تا کنون مشخص نشده است، فقط قرائن و اساس و موضوعات مطرح شده در این دو باب، باعث شده است که این دو باب را هندی بدانند. البته نباید فراموش کرد که نویسندگان بعد از برزویه و به اعتقاد ما خود برزویه نیز اگر بایی و یا حکایت میانی (اپیزود) را به ابواب اصلی افزوده‌اند، سعی کرده‌اند به آن رنگ و بوی هندی بدهند. لذا نمی‌شود به طور قطع گفت که هر باب یا حکایتی که رنگ و بوی هندی دارد، منشأ آن هندی است. مثلاً نصراله منشی که آگاهانه بسیاری از اسامی خاص از جمله اسم مکان‌ها را از حکایت حذف می‌کند، در بعضی از حکایات میانی که در متن ابن مقفع و پنجکایانه نیست و به احتمال زیاد، برافزوده‌ی خود اوست، سعی می‌کند از اسامی هندی استفاده کند. مثلاً در حکایت: «زن بازرگان و نقاش و غلام او» در باب «بازجست کار دمنه» که در تحریرهای قبل از او، از جمله: متن ابن مقفع و پنجکایانه، وجود ندارد، می‌گوید: «آورده‌اند در شهر کشمیر...» به نظر ما لفظ «کشمیر» را به این دلیل می‌آورد که هندی بودن آن را پذیرفتنی کند.

«دوبلوا» باب دیگر «شاه موشان» را که در اکثر تحریرهای کلیله و دمنه وجود ندارد و در متون فارسی هم مطلقاً وجود ندارد، جز ابواب هندی می‌داند. (دوبلوا، همان: ۳۹) اما در جایی دیگر می‌گوید: «داستان شاه موشان به اقرب احتمال اثر خود برزویه است.» (همان: ۱۴۷)

ابواب دیگری در بعضی از تحریرهای کلیله و دمنه وجود دارد که به احتمال زیاد متأخرین بر آن افزوده‌اند، از جمله باب «دو بط و غوک» و «قمری و روباه و حواصیل» که در پایان متن کهن‌تر عبری (و اخلاف آن) و نیز متن اسپانیایی و بسیاری از نسخ عربی دیده می‌شوند. رک (همان: ۱۶)

به هر حال از آنجایی که کتاب کلیله و دمنه با همه‌ی عظمتی که دارد، هیچ‌گاه به عنوان یک کتاب مقدس نگریسته نشده است و از طرف دیگر یکی از مهم‌ترین کتبی بوده است که با سرعت بین اقوام و ملل مختلف منتشر

شده است، پس از ورود به هر ادبیات و زبانی، مطالبی بر آن افزوده شده و بالطبع مطالب و حکایاتی که با زبان و ادبیات آن قوم هم‌خوانی نداشته، حذف شده است. مثلاً، بعضی از حکایات از جمله «مرغانی که دو دهن و یک شکم داشتند» (خالقداد، همان: ۱۸۱)، «داستان کور و کوزپشت و دختر سه پستان» (همان: ۴۹۰) و... که متناسب با فرهنگ هندی آن روزگارند، و در پنجاکیانه وجود دارند، به این علت که با فرهنگ ایرانی هم‌خوانی نداشته، یا به وسیله برزویه ترجمه نشده و یا به وسیله ابن مقفع آگاهانه حذف شده‌اند. حداقل ۵۰ حکایت فرعی در متن پنجاکیانه وجود دارد که به متن عربی ابن مقفع و فارسی نصرالله منشی و داستان‌های بیدپای عبدالله بخاری نرسیده است. (حیدری، ۱۳۸۶: ۱۲۱ الی ۱۲۴) اما گاهی به ندرت، بعضی از این حکایات فرعی در ترجمه‌ی نصرالله منشی وجود دارد، اما در متن عربی موجود نیست. (همان: ۹۷ الی ۱۱۲) لذا بعید نیست که متن عربی مورد استفاده‌ی نصرالله و حتی عبدالله بخاری از بین رفته یا تغییر یافته باشد. یا متن پهلوی برزویه و یا متن پنجه تتره در دسترس مترجمان مذکور به ویژه عبدالله بخاری، بوده باشد.

تأثیر مهابهاراتا بر کلیله و دمنه

اگر چه ظن غالب این است که اساس کار برزویه طبیب، پنجه تتره است و کتاب‌های دیگر برای تکمیل آن، مورد توجه بوده است، اما برزویه، از نظر شکل و روایت داستان، بیش‌تر تحت تأثیر مهابهاراتا بوده است، زیرا شیوه و نوع روایت داستان‌ها شبیه روایت داستان‌هایی است که در مهابهاراتا وجود دارد. یعنی شیوه‌ی بیان آن سه بابی که از مهابهاراتا نقل شده است، ابواب دیگر کلیله و دمنه را تحت تأثیر قرار داده است. «قالب داستان در کلیله و دمنه شباهت بیش‌تری به مهابهاراتا دارد تا پنجه تتره! این‌جا نیز با پادشاهی سر و کار داریم که از یک فیلسوف می‌خواهد تا داستانی درباره‌ی موضوعی اساسی برای او به تصویر کشد. «فیلسوف» با مقدمه‌ای کوتاه پاسخ می‌دهد و آن‌گاه برای روشن کردن موضوع به ذکر داستانی می‌پردازد.» (دوبلو، همان: ۵۰) در متن عربی ابن‌مقفع کسی که داستان‌ها را نقل می‌کند، صریحاً فیلسوف نامیده شده است. در کتاب (فصل) دوازدهم مهابهاراتا که مفصل‌ترین فصل این کتاب است از حکیمی سال‌خورده به نام «بهکیم پتاه» که پنجاه و شش روز از عمر او باقی مانده، سخن رفته است. فرزند این مرد به نام «راجه جده‌شتر» از او می‌خواهد تا در قواعد پادشاهی و... او را آموزش دهد، ابتدا آن پیر امتناع می‌ورزد ولی با اصرار پسر می‌پذیرد که به پرسش‌های او جواب دهد و سراسر این کتاب (کتاب دوازدهم) مهابهاراتا، مجموع همین پرسش و پاسخ‌هاست. (محبوب، ۱۳۴۹: ۳۹) بعید نیست اولین ابوابی را که برزویه مطالعه و ترجمه کرده، همان سه بابی باشد که از مهابهاراتا گرفته و شیوه‌ی روایت آن‌ها را به ابواب دیگر کتاب تعمیم داده باشد، اما در تنظیم نهایی، باب شیر گاو و... به دلیل اهمیت در اول آمده باشند.

ساختار روایت پنجه‌تتره به شیوه‌ی کتاب کلیله و دمنه نیست. در پنجه تتره برهمنی به نام «بشن شرما» برای تعلیم علم آداب ملوک و غیره، پنج داستان را برای شاهزادگانی کودن نقل می‌کند و می‌خواهد در مدت شش ماه آن‌چه را که بایسته‌ی ملوک است و خردمندان را به کار آید، به آن‌ها بیاموزد.

چنان‌که مشخص است در مقدمه‌ی تمام ابواب کلیله و دمنه که آمده است: «رای گفت برهمن را»، در ساختار پنجاکیانه یا پنجه تتره وجود ندارد و برهمن بدون این‌که کسی (رای = پادشاه) یا حتی شاهزادگان، ساختار و موضوع داستان را از قبل برای او مشخص کنند، خود به ذکر داستان‌ها می‌پردازد.

در این مقاله به صورت موردی باب «شیر و شغال» در متن عربی، ترجمه‌ی کلیله و دمنه، داستان‌های بیدپای، انوار سهیلی، عیار دانش و مهابهاراتا با هم مقایسه شده است و برخی از نتایج آن در جدولی چنان که خواهد آمد ارائه شده است و مابقی به طور کلی در دو بخش بیان شده است:

الف:جدول

متن عربی	مهابهارات	بید پای	عیار دانش	انوار سهیلی	کلیده	
فیلسوف	بهیکم پتامه	فیلسوف	بیدپای برهن	بید پای برهن	رای	راوی
دبشلم	جدهشتر	ملک	رای دابشلم	دابشلم	برهن	درخواست کننده
بعض الدحال	زمینی که مرده ها را می سوزانند	ولایتی از دیار هند	سرزمین هند	زمین هند	زمین هند	نام مکان
ندارد	ندارد	اسم ندارد	کامجوی (نام)	کامجوی (لقب)	ندارد	نام شیر
ندارد	اسم ندارد	شعر	فریسه	فریسه	ندارد	نام شغال
مادر شیر	مادر شیر و یکی از شغالها	مادر شیر و یکی از ملازمان شیر که اشاره نشده شغال بوده یا غیر آن.	مادر شیر	مادر شیر	مادر شیر	واسطه
گرگ	ندارد	گرگ	سیه گوش	گرگ و سیه گوش	گرگ	مساوران شیر
مثال آوردن فیلسوف برای دابشلم در باب چشم پوشی پادشاه از عقوبت بیگناه	وزیر و مشاور پادشاه چطور باید باشد؟	روش برخورد پادشاه با گناهکار	در بخشیدن گناهان که خوشترین صفتی است	در فضیلت عفو که ملوک را بهترین صفتی است	عفو و انماض	موضوع باب
ندارد	۳ بیت	ندارد	۲ بیت	۵۶ بیت/۱۳ نظم / ۸ قطعه/۲ مثنوی/۱ رباعی/۱۶ مصرع	۱۶ بیت/ ۴ مصرع	اشعار فارسی
ندارد	ندارد	ندارد	ندارد	ندارد	۲۷ بیت/ ۲ مصرع	اشعار عربی
ندارد	۵ تمثیل	دارد	۴ تمثیل	۱۱ تمثیل	۹ تمثیل	تمثیل
ندارد	ندارد	ندارد	ندارد	۳ حدیث	۶ حدیث	حدیث
ندارد	ندارد	ندارد	ندارد	۳ آیه	۳ آیه	آیه
ندارد	ندارد	ندارد	ندارد	۱۳ عبارت	۲ عبارت	عبارات عربی

متن عربی	مهابارات	بیدپای	عیار دانش	انوار سهیلی	کلیده	
آنچه آنها می کردند نمی کرد خون نمی ریخت گوشت نمی خورد و ظلم نمی کرد	کسی را ایذاء نمی داد و پهل (نمر) درخت می خورد و گوشت نمی خورد	آنچه ایشان کردند او نکردی و از آن حرام که ایشان خوردندی او نخوردی	پرهیز از خوردن گوشت و ریختن خون	تحرز از خوردن گوشت، ریختن خون و اینای جانوران	روی از دنیاگردانیده و در میان امثال خویش می بود اما از خوردن گوشت، ریختن خون و اینای جانوران تحرز می نمود	علت تخاصم
ندارد	- حکایت شتری که از برهما گردن دراز خواست. - حکایت آنهاش ریشی که سگ را بصورت شیر و فیل و درندگان در می آورد. - حکایت بشوامتر و مرده خوار	ندارد	- حکایت درویش خردمند قناعت کیش با حلوابی - حکایت حاکم بغداد و کنیزک - حکایت مرد حاسد با همسایه ی خدا اندیش و ریاضت کیش. - حکایت شاه یمن با دربان خود.	- حکایت فقیر صافی دم با درویش حلواگر - حکایت ملک بغداد با کنیزک - حکایت مرد حسود با همسایه ی متدین و صالح اش - حکایت پادشاه یمن و حاجب	ندارد	حکایات فرعی

ب:

ب.۱ - این باب در متن مهاباراتا و متن عربی ابن مقفع علیرغم سلیس بودن، از عناصر ادبی و مخیل پیراسته است و تمام تلاش مولفان، صرف انتقال پیام شده است، اما در متن نصراله منشی و تا حد زیادی، در داستان‌های بیدپای، علاوه بر انتقال پیام به نکات ادبی و چگونگی انتقال پیام توجه ویژه شده است. در بسیاری از موارد، بدون در نظر گرفتن وزن و قافیه می‌توان گفت که نثر نصراله منشی، شعر است و یا حداقل به شعر نزدیک است. این شیوه‌ی نصرالله منشی تا حد زیادی سرمشق مؤلفان عیار دانش، انوار سهیلی و... قرار گرفته است، با این تفاوت که دو اثر اخیر در این زمینه اطناب کرده‌اند.

ب.۲- بسیاری از اسامی خاص متعلق به مکان‌ها و حیوانات و شخصیت‌های حکایات در ترجمه‌ی نصراله منشی حذف شده است، زیرا در داستان نقش اسامی نداشته‌اند. به گمان ما با حذف آن اسامی، حکایت عمومی شده است، جالب این است که در متن ابن مقفع نیز بسیاری از این اسامی خاص که در پنجاکیانه موجود است، حذف شده است. در اصل کتاب پنجاکیانه و دیگر کتب هندی تمام جانوران نام مخصوص به خود دارند. «این امر ناشی از عقیده‌ی دینی هندوان باستان است که جانوران را نیز صاحب شخصیت می‌دانستند و برای آن‌ها عوالم معنوی و عواطف و احساسات و تمایلاتی نظیر آنچه آدمیان دارند، فرض می‌کردند و به همین سبب - مانند آدمیان - هر یک از آن‌ها را صاحب نامی نیز می‌دانستند. در کلیله و دمنه، در طی ترجمه به زبان‌های گوناگون بسیاری از نام‌ها به علت غرابت، منطبق نبودن با اعتقادهای دینی و نبودن دلیل برای باقی گذاشتن آن‌ها و... از متن حذف شده است. (محبوب، همان: ۳۰۷) اما در این حکایت و برخی حکایات دیگر، بسیاری از اسامی محذوف، در عیار دانش و انوار سهیلی مجدداً با همان اسامی یا اندک تفاوتی سر بر کرده‌اند.

ب.۳- یکی از مهم‌ترین مزیت‌های متن نصراله منشی نسبت به متن عربی، برطرف کردن نقایصی است که در بعضی از حکایات متن عربی یا حتی مهاباراتا و پنجاکیانه وجود داشته است. در حقیقت نصراله منشی تلاش کرده که حکایات را منطقی جلوه دهد. در حقیقت او با اوصافی که در اول حکایات می‌آورد و جملاتی که از خود برای

پیوند اجزاء حکایت می‌افزاید، حکایات خشک را لطیف و شنیدنی می‌کند، تا حدی که بسیاری از حکایات ترجمه‌ی نصراله منشی جنبه دراماتیک و نمایشی دارند. اخلاف نصرالله هم نتوانسته‌اند در این زمینه از او فراتر روند.

ب. ۴- مبنای حکایات و داستان‌های مهابهاراتا بر ایجاز گذاشته شده است و هدف در ذکر حکایات در این کتاب (حداقل در این حکایت و دیگر حکایات مشترکی که در کلیله و دمنه وجود دارد) فقط انتقال پیام است و حتی المقدور از ذکر زواید و حکایات فرعی و بیان مسایل ادبی و... به شدت پرهیز شده است. جالب این است که در کتاب کلیله و دمنه نصرالله منشی و متن عربی که لا بد وفاداری بیش‌تری به منبع اصلی دارند نیز، در هیچ کدام از سه بابی (دقیق‌تر سه حکایتی) که از مهابهاراتا گرفته شده است، حکایت فرعی‌یی وجود ندارد. جالب این است که جز در این سه حکایت و حکایت دیگری (زرگر و سیاح) که منبع آن تا کنون معلوم نشده است، همه‌ی ابواب دیگر کلیله و دمنه نصرالله منشی، دارای حکایات فرعی هستند. اما چنان که گفته شد در عیار دانش و انوار سهیلی در همین باب، چندین حکایت فرعی وجود دارد.

ب. ۵- عنوان این باب در همه‌ی تحریرها جز مهابهاراتا و متن عربی، با کلیت حکایت سازگاری ندارد. حتی مؤلف عیار دانش که عنوان کلیله و دمنه‌ی نصرالله منشی و داستان‌های بیدپای را برای این باب بر می‌گزیند، در پایان بر این عنوان خرده می‌گیرد و می‌گوید: «به خاطر می‌رسد که اگر عنوان سخن، از غضب به لطف آمدن می‌شد، مناسب می‌نمود چه، عفو و بخشیدن، گناه را می‌طلبد، چون دامن فریسه {شغال} گناه آلود نبود، در آوردن آن عنوان و این داستان خالی از ناخوشی نیست.» (ابوالفضل ابن مبارک، ۱۳۷۷: ۳۴۲) چنان که مؤلف عیار دانش گفته است، عفو و اغماض گناه‌کار، که عنوان یا بخشی از عنوان این باب است، عقلانی نیست، زیرا شغال گناهی مرتکب نشده است، که پادشاه از آن چشم پوشی کند. مگر این که ادعا کرد که در پایان، شغال است که از گناه (حکم به نادرست) شیر اغماض می‌کند. اما در این صورت نیز، چنان که خواهیم گفت، ناسازگاری بدتر خواهد شد. احتمال دیگر این است که شیر از گناه سایر حیوانات که در حق شغال ناجوانمردی کرده‌اند، اغماض کرده باشد، اما این حدس نیز هر چند معقول به نظر می‌رسد و در ضمن حکایت نیز به آن اشاراتی شده است، مورد نظر مترجمان نبوده است، زیرا مدار و هسته‌ی گناه و... بر شغال است نه سایر حیوانات و در آغاز این حکایت نیز، تعبیری چنین آمده است: «پادشاه از نزدیکان خود کسی را به جهت جرمی از نظر انداخته باشد بار دیگر آن را بنوازد یا نی؟» (ابوالفضل ابن مبارک، همان: ۳۲۱) و «چون پادشاه از نزدیکان خود بعد از تقدم جفا و عقوبت آثار جرم و جنایت واضح بیند بار دیگر ایشان را بنوازد یا نه و...» (واعظ کاشفی، ۱۳۶۲: ۴۲۳) اما در این متن (انوار سهیلی)، تا حدود زیادی عفو یا عقوبت متوجه فتنه‌انگیزان است، نه شغال. (همان: ۴۵۰) در متن نصرالله منشی نیز چنین آمده است: «اکنون باز گوید داستان ملوک در آن- چه میان ایشان و نزدیکان حادث گردد، پس از تقدیم عقوبت و ظهور جرم و خیانت و مراجعت صورت بندد و تازه گردانیدن اعتماد به حزم نزدیک‌تر باشد.» (منشی، همان: ۳۰۴) و... چنان که مشخص است. ۱- پادشاه است که گناه را عفو می‌کند نه شغال. ۲- جفا و عقوبتی (زندانی شدن شغال) صورت می‌پذیرد. ۳- دوباره پادشاه به همان کسی که عقوبت شده است، اعتماد می‌کند. اما برخلاف آن‌چه که از ظهور جرم و... بحث شده است، شغال جرمی مرتکب نشده است! این باب در متن عربی برای اثبات موضوع «چشم پوشی پادشاه از عقوبت بی گناه» آمده است که دقیق‌ترست. «فاضرب لی الملک الذی یراجع من اصابته منه عقوبه من غیر جرم او جفوه من غیر ذنب.» (ابن مقفع، همان: ۱۹۶) عنوان این باب در مهابهاراتا سر بسته آمده است و صریحاً از عقوبت و عفو صحبتی نشده است: «جدهشتر از راجه می‌پرسد که: وزیر و مشیر پادشاه چگونه باید باشد؟» (مهابهارتا، همان: ۱۳۲) در سراسر حکایت، سخنی از عفو و اغماض نیست. مدار حکایت در این کتاب چنان که پیداست، بر وزیر است نه پادشاه، اما در متون بعد یکسره موضوع عوض شده است؛ پادشاه (شیر)، اساس حکایت قرار گرفته و وزیر (شغال) به حاشیه رفته است. شاید تفکر سیاسی، حس چاپلوسی و... مترجمان بعدی، اشتباه پادشاه و دهن بینی او را نادیده گرفته، به دروغ و اشتباه به «حلیت اغماض و عفو» از آن تعبیر کرده‌اند و الگو و هسته‌ی حکایت را که عبارت از «در معرض تلف

آمدن وزیر بی گناه و ناصح است»، نادیده گرفته‌اند و از همه بدتر از اشتباه و دهن بینی پادشاه، چشم‌پوشی کرده و به جای برجسته کردن گناه او و عذرخواهیش، از عفو و اغماض او بر گناه ناکرده‌ی وزیر (شغال) دم زده‌اند. از همین رهگذرست که در پایان نیز پادشاه اعتماد خود را از وزیر سلب نمی‌کند و دوباره او را به کار می‌گمارد و با این کار، بر وزیر منت می‌نهد و جبران مافات می‌کند. اما در مه‌بهاراتا وزیر از اشتباه فاحش پادشاه ناراحت می‌شود و التماس و درخواست شاه را برای برگشت مجدد به وزارت نمی‌پذیرد و از آن کناره می‌گیرد. به نظر می‌رسد، نویسندگان بعد از نصرالله منشی اساس کار خود را بر ترجمه‌ی نصرالله گذاشته، و شاید هیچ‌گاه به تحریرهای قدیمی‌تر، مانند متن عربی و مه‌بهاراتا، تفننی هم مراجعه نکرده‌اند و اگر انحرافی در این متن به وجود آمده است یا اشتباهی به نکته‌ای اشاره شده است، سر مشق متون متأخر قرار گرفته است.

ب. ۶- در داستان‌های بیدپای نتیجه‌ای که در انتها در قالب تمثیل بیان می‌شود با مضمون و محتوای داستان همخوانی دارد، اما با موضوع و مقدمه که در باب کیفیت عقوبت یا عفو گناه‌کار است، مغایرت دارد: «... و همواره چنین بوده است که هر که بد کند، از بد خود بی‌بچد و هر که چاه کند از بهر دیگری، وی در افتد.» (البخاری، همان: ۲۴۴) از این نظر متن بیدپای خواننده را به این نکته سوق می‌دهد که مقصود نویسنده بیان عقوبتی است که در نتیجه‌ی بد کردن در حق کسی، برای آدمی حاصل می‌شود که مطابق جمله‌ی پایانی داستان، منظور عقوبتی است که نصیب متهم کنندگان می‌شود نه شغال؛ هر چند چنان‌که گفته شد، این نتیجه‌گیری با جمله‌های آغازین منافات دارد. نتیجه‌ی حکایت که یکی از ارکان اساسی حکایت است، در مه‌بهاراتا با دیگر متون کاملاً متفاوت است. در پایان حکایت در مه‌بهاراتا چنین آمده است: «شیر هر چه به پای او افتاد او قبول نکرد و آخر به عبادت مشغول شده...» (مه‌بهارت، همان: ۱۳۳) اما در تمام تحریرهای دیگر، بار دیگر شغال به وزارت بر می‌گردد و مورد لطف و کرم شیر قرار می‌گیرد. مؤلف مه‌بهاراتا پس از انتهای داستان و بیان بازنگشتن شغال بر سر کار و حلول در قالبی دیگر؛ سه موضوع و حکایت مجزا و کاملاً مستقل بیان می‌کند و در پایان فصل به یک نتیجه‌گیری کلی می‌پردازد: «بهیکم پتامه گفت که از خاندان نیک که خواننده‌ی علم و در عقل کامل باشند مقرر کند و قوم رذیل و ناپاک و ناخوانده را در مصاحبت و کار و بار دخل ندهد.» (همان: ۱۳۴)

ب. ۷- در انوار سهیلی و عیار دانش، بر خلاف دیگر ترجمه‌ها، در اثنای این باب، چهار حکایت به طور یکسان نقل گردیده است. مؤلف عیار دانش، مانند انوار سهیلی تحلیل و برداشتی عرفانی از اصل حکایت دارد. از این جهت چه در کلیت داستان و چه در لابه‌لای حکایت‌ها، به خصوص حکایت «مگسان و حلویایی»، (که در تحریرهای قدیم وجود ندارد)، مسائل عرفانی موج می‌زند. از کلیات و جزئیات این حکایت، چنین برداشتی کاملاً مشهود است. به نظر می‌رسد پس از پشت سر گذاشتن دوران چند صد ساله‌ی عرفان، در متون نظم و نثر، و زایایی این تفکر در زمان کتابت عیار دانش و انوار سهیلی، مؤلفان این کتب به این سمت و سو تمایل پیدا کرده‌اند. این طرز تفکر در جای جای این دو کتاب (عیار دانش و انوار سهیلی) نمایان است.

در عیار دانش بر خلاف دیگر متون فریسه (شغال) بلافاصله پس از طلب شیر، از آن‌جا که فرمان پادشاهی را حکم الهی می‌داند، در درگاه شیر حاضر می‌شود و با اندک مباحثه‌ای با شیر عهد و موافقه می‌بندد. (ابوالفضل ابن مبارک، همان: ۳۲۳) در پایان داستان هم، چون رضای پادشاهی را نمودار رضای الهی می‌داند، با دل‌گرمی تمام، دوباره به کار خود مشغول می‌شود. در جای جای متن نیز به تصریح و کنایه پادشاه معادل خداوند و شغال نماد سالک، دانسته شده است. (همان: ۳۲۲، ۳۲۳، ۳۲۵، ۳۲۹، ۳۴۲) حتی در پایان حکایت نیز، شغال (فریسه) برگشت به وزارت را عرفانی توجیه می‌کند: «فریسه گفت که: سعادت اصلی باز بسته به رضای ملک است، اگر رضای ملک آن است که بار دیگر کمر خدمت استوار بندم چه چاره؟ چون در این کار نیتی درست دارم، امید که دشمنان مقهور گردند. پس به دل‌گرمی تمام به کار خود مشغول شد. چون رضای پادشاهی که نمودار رضای الهی است به دست آورد، کامیاب صورت و معنی شد.» (همان: ۳۴۱) این درحالی است که نصرالله منشی بیش‌تر بر جنبه‌های سیاسی حکایت تأکید می‌کند. از

طرفی مؤلف عیار دانش در جایی به نقش تقدیر و عدم توانایی گریز از چنبره‌ی تقدیر که یکی از ویژگی‌های داستان‌های کهن است، در متهم شدن فریسه اشاره می‌کند که در کلیله و دیگر متون به این عامل اشاره‌ای نرفته است: «از آن‌جا که سرنوشت بود، سخنان دروغ در خاطر «کامجوی» (شیر) جا گرفت و از فریسه (شغال) آزرده دل شد.» (همان: ۳۲۸)

ب. ۸- در مهابهاراتا شغال در ابتدا علت نپذیرفتن خدمت را ناتوانی خود نمی‌داند، بلکه عادت به نبات‌خواری را بهانه می‌کند: «من از خدمت کردن قاصر نیستم و می‌توانم کرد لیکن در جنگل نبات خورده، بسیار خوش هستم، از این سبب قبول ندارم و مصاحبت راجه قبول نمی‌کنم.» (مهابهاراتا، همان: ۱۳۲) بعد از ذکر این مقدمات بلافاصله با شیر شرط می‌بندد که اگر گفته‌های دروغ آمیز مصاحبان قدیم را نشنود و افراد بدذات را از بین ببرد، وزارت شیر را می‌پذیرد. «و حسد و نفاق در میان کار مردان بسیار می‌باشد اگر شما سخن مرا بشنوید و گفته‌ی مصاحبان قدیم که دروغ خواهند گفت، نشنوید و آن‌ها را که بدذات هستند بکشید، قبول بکنم.» (همان: ۱۳۲) اما در کلیله دمنه‌ی نصرالله منشی؛ در ابتدا علت اِکراه از قبول عمل را، بی‌تجربگی ذکر می‌کند و به نبات‌خواری شغال اشاره نکرده است. چنان‌که در ترجمه‌های دیگر نیز این‌گونه آمده است و این برمی‌گردد به متناسب بودن این متن با فرهنگ مللی که این متن بدان‌ها وارد شده است، اما در این‌جا این سؤال پیش می‌آید که چرا ابوالفضل علامی که در ایالت دکن می‌زیسته و در آثار خود به آیین و رسوم هندوان پرداخته است، از ذکر این نکته غافل مانده و پرهیز کرده است! این متون تفاوت‌های جزئی فراوانی با هم دارند که تأثیر چندانی در هسته (پلات) حکایت ندارد. به عنوان مثال در ترجمه‌ی نصرالله منشی سیزده وزیر، مطبخی و گرگی به اغرای شیر می‌پردازند و پس از فریفتن شیر و دستور به موقوف کردن او «جوابی درشت بی علم شگال برسانیدند.» (منشی، همان: ۳۱۹) در مهابهاراتا تعداد مطبخیان و مخالفانی این توطئه را ایجاد می‌کنند، نامشخص است. (همان: ۱۳۳) در متن عربی شش وزیر، مطبخی و گرگ و یکی از ندمای ملک به این عمل دست می‌زنند که عین عبارت فارسی آن در انوار سهیلی و عیار دانش، از زبان «سیه‌گوش»، نقل شده است: «فقال بعض جلساء الملک: إني لأعجب من رأی الملک و معرفته بالأمور کیف یخفی...» (ابن مقفع، همان: ۲۰۰) در داستان‌های بیدپای یازده وزیر، خوان سالار، گرگ و یکی از خاصان آن قوم آمده است: «شیر یکی را بفرستاد به نزدیک «شعهر» (شغال) که برو و او را بگوی که آنچه تو را بر این آورد، چه بود؟ باز آمد و آنجا نارفته، جوابی به گوش شیر رسانید به دروغ.» (البخاری، همان: ۲۳۶) در عیار دانش یازده وزیر، یک گرگ، یک ندیم، مطبخی و سیه‌گوش در نهایت پس از اغراء شیر به نزد فریسه (شغال) پیغام می‌فرستند که اگر عذری داری بازگویی، ولی: «فریسه چون بی‌گناه بود و گفته‌اند هر که را دست کوتاه بود زبان دراز باشد جوابی درشت بازفرستاد.» (ابوالفضل ابن‌مبارک، همان: ۳۳۱) در انوار سهیلی هم عبارات عیناً به همین گونه آمده است. (واعظ کاشفی، همان: ۴۴۳)

در انوار سهیلی ده امیر، ده وزیر، از جمله یک گرگ، مطبخی، یک ندیم و سیه‌گوشی که از خواص ملک بود، به تحریک شیر می‌پردازند و عیناً شبیه به آن‌چه در عیار دانش آمده است از فریسه می‌خواهند اگر جوابی دارد باز گو کند.

ج: لازم به ذکر است که عیار دانش و انوار سهیلی به شدت تحت تأثیر جزئیات و برافزوده‌های ترجمه‌ی نصرالله منشی قرار گرفته‌اند و گاهی عیناً الفاظ و تعابیر او را تکرار کرده‌اند، به عنوان نمونه به چند مورد اشاره می‌شود:

ج. ۱- ۱- کلیله و دمنه نصرالله منشی: «اما پیران طریقت رضوان‌الله علیهم چنین گفته‌اند که: خشم فروخوردن آن است که در عقوبت مبالغت نرود، عفو آن‌که اثر کراهیت از صحیفه‌ی دل محو کرده شود، و احسان آن‌که به اصل دوستی و صحبت مراجعت نموده آید، که در شرع کرم رعایت وسایل فرض است و در حکم مروت اهمال محظور.» (منشی، همان: ۳۲۵)

ج. ۲. ۱- عیار دانش: «یکی از بزرگان خردپیشه می‌فرماید که: خشم فروخوردن آن است که در عذاب مبالغه نرود و عفو آن‌که نشان ناخوشی از صفحه‌ی دل دور سازد و احسان آن است که با وجود تقصیر با لطف و مهربانی زیست

نماید و همچنین که اول دوست می‌داشت در گناه نیز دوست دارد.» (ابوالفضل ابن‌مبارک، همان: ۳۲۱) در عیار دانش برخلاف کلیده، عبارت، به جای پیران طریقت به «یکی از بزرگان خرد پیشه» نسبت داده شده است و علاوه بر این، احسان را لطف کردن در حق کسی دانسته است که تقصیری از وی سر زده باشد و این با مفهوم داستان منافات دارد، چرا که شغال اساساً گناهی مرتکب نشده است!

ج. ۳.۱- انوار سهیلی: در انوار سهیلی هم اولاً پیران طریقت را به صورت نکره ذکر می‌کند و ثانیاً مانند عیار دانش رفق و احسان را فضیلتی می‌داند که در مقابل هر سهو و خطایی به ظهور می‌رسد: «و یکی از پیران طریقت به زبان حقیقت معنی آیه را برین وجه فرود آورده است که... و احسان آن‌که باری دیگر با دوست گناه کرده‌ی عذر آورده، مراجعت نماید... که شرف انسان به فضیلت عفو و احسان تزیید می‌پذیرد و... پوشیده نیست که آدمی از سهو و غفلت و زلت خالی نتواند بود.» (واعظ کاشفی، همان: ۴۲۴)

ج. ۲. ۱- کلیده و دمنه نصرالله منشی: «و مأمون می‌گوید؛ رضی الله عنه: لو علم أهل الجرائم لذتی فی العفو لارتکبوها.

تائب اندر خواب نام توبه نتواند شنود گر ببیند عشق بازی‌های عفو بر گناه» (منشی، همان: ۳۰۴)
ج. ۲.۲- عیار دانش: «و یکی از فرمان‌روایان دانش نهاد فرموده است که: اگر خلق بدانند که کام جان ما به چاشنی عفو چه لذت می‌یابد هر آینه به جز گناه تحفه به درگاه ما نیارند.» (ابوالفضل ابن‌مبارک، همان: ۳۲۱) این در حالی است که در سایر ترجمه‌ها - بیدپای، مه‌بهاراتا و متن عربی - که هدف صرفاً انتقال پیام است به عبارات فوق اشاره نشده است.

به نظر می‌رسد در روزگاری که نصرالله منشی این مطالب را نوشته و به مأمون (به درست یا نادرست) نسبت می‌دهد، هنوز تنفیری که بعدها به ویژه در زمان کتابت عیار دانش و انوار سهیلی از مأمون بوده، وجود نداشته است، لذا مؤلفان این دو کتاب بنا به مقتضیات زمان، از ذکر نام مأمون خود داری کرده‌اند.

ج. ۲. ۳- انوار سهیلی: در انوار سهیلی گفته‌ی مذکور را به یکی از اکابر ملوک نسبت می‌دهد نه مأمون، اما عیناً به ذکر مفهوم عبارت عربی کلیده و دمنه می‌پردازد و در ادامه دو بیت فارسی شبیه به ابیاتی که در ترجمه‌ی نصرالله منشی آمده است، می‌آورد. «و یکی از اکابر ملوک گفته است که اگر خلق بدانند که کام جان ما به چاشنی عفو چه لذت می‌یابد هر آینه جز جرم و جنایت هدیه‌ای به درگاه ما نیارند.

مجرم گر این دقیقه بدانند که دم به دم
ما را چه لذت است به عفو گناهکار

همواره ارتکاب جرایم کند به عمد
دایم به نزد ما گنه آرد به اعتذار»

(واعظ کاشفی، همان: ۴۲۳)

www.anjomanfarsi.ir

نتیجه‌گیری:

باب شیر و شغال که از مه‌بهاراتا به کلیده و دمنه‌ی برزویه طیب و از آن‌جا به سایر تحریرهای این کتاب راه یافته، در مه‌بهاراتا، حکایت و مثلی موجز و مختصر است و صرفاً برای انتقال پیام نقل شده است. در متن عربی نیز تا حدی این قاعده رعایت شده است اما در ترجمه‌ی نصرالله منشی علاوه بر انتقال پیام به جنبه‌های ادبی متن، توجه شایانی شده است و در انوار سهیلی و عیار دانش در این زمینه افراط شده، در نتیجه به اطناب ممل منجر شده است. این حکایت در متن عربی و سایر تحریرهای این متن (ترجمه‌ی نصرالله، داستان‌های بیدپای، انوار سهیلی و عیار دانش) بابی مجزا شده است و به مرور زمان از نظر کمیّت و کیفیت تغییرات اساسی و جزئی در آن راه یافته است تا جایی که در انوار سهیلی و عیار دانش شاخ و برگ زاید فراوانی یافته و «حکایات میانی» متعددی نیز به آن راه یافته است. مقدمه‌ی حکایت و شأن بیان آن در مه‌بهاراتا و متن عربی معقول به نظر می‌رسد و با کلیّت حکایت همخوانی دارد، اما در ترجمه‌ی نصرالله منشی و به تبع آن در دیگر ترجمه‌ها این مقدمه و شأن بیان با اصل حکایت هم‌آهنگ نیست و بی ربط می‌نماید. نتیجه‌ی حکایت نیز در تمام تحریرها و ترجمه‌ها با آن‌چه در مه‌بهاراتا آمده است متضاد

است. بسیاری از اسامی خاص که در مهابهاراتا وجود دارد، در متن عربی و ترجمه نصرالله منشی حذف شده است اما، در سایر تحریرها از جمله انوار سهیلی و عیار دانش مجدداً نقل شده است. در کلیله و دمنه نصرالله منشی بر جنبه‌های سیاسی حکایت تأکید بیش‌تری شده است و در عیار دانش و انوار سهیلی به آن رنگ و بوی عرفانی داده شده است.

فهرست منابع:

- ۱- ابن مقفع، عبدالله. (۱۹۹۴) *کلیله و دمنه*. تصحیح محمد المرصفی، بیروت: مکتبه لبنان.
- ۲- البخاری، محمد ابن عبدالله. (۱۳۶۱) *داستان های بیدپای*، تصحیح پرویز خانلری و محمد روشن، تهران: خوارزمی.
- ۳- ابوالفضل ابن مبارک. (۱۳۷۷) *عیار دانش، تهران: حوزه هنری*.
- ۴- حیدری، علی. (۱۳۸۵) *پژوهشی تطبیقی در منابع کلیله و دمنه*، طرح تحقیقاتی دانشگاه لرستان.
- ۵- خالقداد هاشمی عباسی، مصطفی. (۱۳۶۳) *پنجاکیانه*، تصحیح دکتر جلالی نائینی، دکتر عابدی، دکتر تاراچند، تهران: اقبال
- ۶- دوبلوا، فرانسوا. (۱۳۸۲) *برزویه طیب و منشاء کلیله و دمنه*، ترجمه‌ی صادق سجادی، تهران: طهوری.
- ۷- محجوب، محمد جعفر. (۱۳۴۹) *در باره‌ی کلیله و دمنه*، تهران: خوارزمی.
- ۸- فردوسی، ابوالقاسم. (۱۳۷۴) *شاهنامه*، به کوشش ژول مول، تهران: علمی و فرهنگی.
- ۹- منشی، نصراله. (۱۳۷۱) *کلیله و دمنه*، تصحیح مجتبی مینوی، تهران: امیر کبیر.
- ۱۰- مهابهارات. (۱۳۸۰) *مجموعه‌ی چهار جلدی*، ترجمه‌ی میرغیاث الدین علی قزوینی، تصحیح محمدرضا جلالی نائینی و... تهران: طهوری.
- ۱۱- واعظ کاشفی، کمال الدین. (۱۳۶۲) *انوار سهیلی*، تهران: امیر کبیر.



دانشگاه هرمزگان

انجمن علمی زبان ادبیات فارسی

هفتمین همایش پژوهش‌های زبان و ادبیات فارسی

www.anjomanfarsi.ir